یادداشت

جهانی پریشان و معلق را رام خود کرده است

فرزانه طاهری

احمد محمود را مثل خیلی از هم‌نسلانم با همسایه‌ها شناختم و بعد هم داستان یک شهر. از خواندن زایری زیر باران و پسرک بومی‌اش در دوره دبیرستان خاطره‌ای محو دارم، فقط شاید فضای غریبه‌اش در خاطرم مانده است. اما همسایه‌ها در دوران دانشجویی در آن سرهای پر از آرمان ما خوش می‌نشست، به ویژه که رمان هم بود، یعنی شخصیت‌های زنده و به‌یادماندنی‌ای داشت که خوب پرداخته شده بودند و گویشی که در دهان‌شان خوش می‌نشست و فضایی که به کمال ساخته می‌شد و البته هاله «ممنوع بودن»اش. می‌خواهم بگویم هنر نوشتن رمان فدای «انتقال پیام» نشده بود و این در آن دوران که ما همه‌اش دنبال «پیام» و «تعهد» به معنای بسیار محدود و کودکانه‌اش بودیم غنیمتی بود. هرگز او را ندیده بودم چون به خاطر ندارم که در شب‌های کانون نویسندگان هم آمده باشد یا من آن شب که او بود آنجا نبودم. تا سال‌ها بعد، که از دور دیدمش در آن مراسم ۲۰ سال ادبیات داستانی که پیرمرد را کشاندند و جرات نکردند جایزه‌اش را بدهند و جایزه همان طور یتیم آنجا تا آخر روی میز بالای صحنه ماند. تلخ بود، چون نه افتخارش - که اگر هم داشت محمود از آن بی‌نیاز بود - که شاید وجه مادی‌اش گره‌گشا می‌توانست باشد. کمی بعد، در دوران سردبیری گلشیری بر مجله کارنامه همراهش به اتفاق اعضای تحریریه به خانه‌اش رفتیم.

گلشیری می‌خواست نوشته‌ای از او بگیرد. نقدی بر «زمین سوخته» در نقد آگاه نوشته بود و خیلی‌ها، به خصوص آنها که جزو به قول گلشیری «قبیله» بودند و تعلق خاطر به بخش «پیام» داشتند، آن را نپسندیدند و اصلا کینه هم به دل گرفتند، در پسله البته، نه مکتوب و به پاسخ، که او از منظر ادبیات و رمان به کار پرداخته بود. رفتیم و او در اتاق کاری در طبقه همکف که تازه سروسامانی گرفته بود، کنار کپسول اکسیژنی که گهگاه مددرسانش می‌شد وقتی که سیگاری بر لب نداشت، از سال‌ها تقلا برای ساختن آن خانه گفت و باغچه مقابلش سبز بود و او در محاصره کتاب‌هایش و میز کاری با انبوه کاغذ نشسته بود. داشت «درخت انجیر معابد» را می‌نوشت و بخشی‌اش را برای چاپ در کارنامه داد. گلشیری دیگر نبود وقتی که رمان چاپ شد. ما هم بعد از او جایزه گلشیری را راه انداخته بودیم. نخستین دوره‌اش بود، با چهار داور: لی‌لی گلستان، دکتر علی‌محمد حق‌شناس که یادش زنده است، کورش اسدی که چقدر با رفتنش تلخمان کرد و عبدالعلی عظیمی. و مایه افتخارمان شد که احمد محمود با این رمان برنده نخستین دوره جایزه هوشنگ گلشیری (۱۳۸۰) شد. برای دعوتش به مراسم به خانه‌اش رفتیم، به راهنمایی لی‌لی گلستان و پذیرفت. در روز مراسم آمد، با پسرش، عصازنان به بالای صحنه رفت و تندیس و لوحش را از لی‌لی گلستان گرفت و جایزه نقدی را به بنیاد برگرداند. بخش اعظم لوح تقدیر را کورش اسدی نوشته بود و مختصر ابرشمرده بود که چرا از نظر داوران برترین رمان سال ۱۳۷۹ شناخته شده است: پرداختن به گذشته‌ای که نمی‌گذرد و هر بار به شکل و شمایلی - گاه مدرنیسمی پوشالی و گاه پرستش خرافه - تکرار می‌شود؛ آفرینش جغرافیایی خیالی و مبتنی بر رئالیسمی زنده و جزیی‌نگر و درخشان؛ زبان شتابان و رنگین و تصویری که جهانی پریشان و معلق میان گذشته و حال را رام خود کرده است. در دوره بعدی جایزه دیگر نبود. دو ماه قبلش رفته بود. پسرش را دعوت کردیم و با پخش بخش‌هایی از مراسم سال قبل یاد روشنش را گرامی داشتیم. زادروزش مبارک بر ادبیات داستانی معاصر ایران و جایش سخت خالی است.

نگاه

کسب ماندگاری از راه اصلی

رسول آبادیان

احمدمحمود از آن جمله نویسندگانی است که بدون هیچ اغراقی باید گفت بزرگ‌ترین شاهکارش «زندگی»اش است؛ یک زندگی ناامن و آکنده از دلهره و دربه‌دری و تبعید و زندان و بیکاری اجباری. نویسنده‌ای خودساخته که گویی نوشتن جزء لاینفک زندگی‌اش بوده و جز این راهی دیگر برای امرار معاش، پیش پایش قرار نداشته.

محمود در زمره نویسندگانی قرار می‌گیرد که نوشتن را به عنوان یک رسالت اجتماعی به رسمیت شناخته و بدون توجه به نقدهای احتمالی مثبت یا منفی، اهدافی بالاتر را مدنظر داشته و از بگومگوهای همیشگی در چارچوب ادبیات فاصله گرفته و فقط کار کرده است و کار. اگر با کمی دقت به پرونده کاری این نویسنده نگاهی داشته باشیم درخواهیم یافت که خود و قلم خود را همواره در خدمت عکس‌العمل‌های اجتماعی در برابر ناملایمات زندگی هم‌سرنوشت‌هایش در کشور به کار انداخته و به عنوان شاهدی منصف دردکشیده و تنها درمان را در نوشتن جست‌وجو کرده و بس. این درد زمانی در عکس‌العمل نشان دادن به جریان اصلاحات ارضی نمایان شده و زمانی در کودتای بیست و هشتم مرداد سال ۳۲ و زمانی دیگر در جنگ.

احمد محمود بنا به گفته خودش نه برج عاج‌نشین بوده و نه دور از دغدغه‌های متداول ادبیات روز. او سعی کرده قلمش را در هر موقعیت زمانی با جریانات روز ادبی هماهنگ کند؛ به گونه‌ای که از کتاب اولش «مول» تا آخرینش یعنی «درخت انجیر معابد» شاهد سیری صعودی در امر حضور در زمان و نوشتن برای هر موقعیت سیاسی‌واجتماعی هستیم.

همان گونه که پیش‌تر گفته شد، این نویسنده تنها راه ارتباط با جهان را صرفا از طریق نوشتن دنبال کرده و آن گونه که از شیوه زندگی ساده و وضعیت پیچیده و ناپایدار معیشتی‌اش هویداست، نوشتن را نه برای کسب مال‌ومنال انتخاب کرده و نه کسب شهرت که گواه این مدعا تن ندادن به هیاهوهای مطبوعاتی از هر شکل به جز چند مورد معدود در همه دوران فعالیت‌های ادبی است.

یکی از مواردی که همیشه درباره‌اش حرف می‌زد این بود که رادیوها و روزنامه‌های خارجی از جانش چه می‌خواهند که مدام پیشنهاد مصاحبه می‌دهند و آرامشش را به هم می‌زنند؟ همیشه با خنده می‌گفت که در جواب این همه پیشنهاد فقط می‌گوید: «آقا مگر من به نویسنده‌های کشور شما کار دارم که شما با من کار دارید؟ خیال‌تان راحت! اگر مشکلی در کشور من هست خودمان حلش می‌کنیم. شما غصه نخورید!...» احمد محمود از آن جمله نویسندگانی است که همواره «بومی» زیسته و «جهانی» اندیشیده‌است؛ نویسنده‌ای که گویی خود را وقف سرنوشت بشر در همه اعصار و قرون کرده است. کارهای احمد محمود از همان کتاب نخست، وجهی از «جهان‌وطنی» را با خود یدک می‌کشند؛ به این معنا که دغدغه‌های شخصیت‌های ریز و درشتش صرفا به جنوب ایران ختم نمی‌شود و با کمی تعمق به جهانی فراتر از یک مرز جغرافیایی مربوطند.

تولد ناتورالیسم ناب

بسیاری از منتقدان ادبیات داستانی چنان از سبک ناتورالیسم انتقاد می‌کنند که گویی نوشتن به این سبک و سیاق گناهی است نابخشودنی! نکته جالب توجه در این میان، نوعی هجوم یکطرفه و معمولا پر از عصبانیت است که درمورد کارهای محمود، خصوصا رمان مثال‌زدنی «همسایه‌ها» اعمال می‌شود. محمود در این رمان وجهی از نویسندگی خلاق را به نمایش می‌گذارد که می‌توان گفت در تاریخ ادبیات داستانی پیش از خودش سابقه ندارد. رمان همسایه‌ها تلاقی شگفت‌انگیز شخصیت‌هایی مثال‌زدنی است که نام‌شان بر پیشانی ادبیات کشور حک شده‌است. وجود چنین شخصیت‌هایی قدرتمند در کنار طنزی سیاه از وضعیت سمبلیک جامعه‌ای رو به تباهی، آنقدر در کنار هم خوش نشسته‌اند که هیچ منتقدی تا کنون نتوانسته ارادت خود را به این اثر پنهان کند؛ به تعبیری دیگر می‌توان گفت که همسایه‌ها در هیچ دوره زمانی آن گونه که باید و شاید، به طور عمیق خوانده نشده و بسیاری از ما، داوری‌های دیگران را سرمشق نگاه خود قرار داده‌ایم. سطح اندک جامعه ادبی ما از مکتب ناتورالیسم و سعی بعضی‌ها در انداختن سطح شعور جامعه به مسیرهای انحرافی باعث شده که خواندن همسایه‌ها و چند کار دیگر از این نویسنده همواره با سوءتفاهم‌هایی همراه باشد.

صدای پای جنگ

همان گونه که گفته شد، احمد محمود همواره در نوشته‌هایش، حق و حقوق ملی را به رسمیت شناخته و هرگز در مقابل آن کوتاه نیامده‌است. زمانی که جنگ ایران و عراق آغاز شد، او برخلاف بسیاری دیگر از نویسندگان سکوت اختیار نکرد و با نوشتن رمان «زمین سوخته»، بنیان شیوه تازه‌ای در نوشتن را پیشنهاد کرد؛ به تعبیری ساده می‌توان این نویسنده را پدر ادبیات جنگ، آن هم به شکلی کاملا مستقل نامید. نویسنده‌ای که مانند دیگر موقعیت‌های زندگی، نتوانست واقعه‌ای تلخ و مخرب مانند جنگ را نادیده بگیرد. گرچه بعد از زمین سوخته شاهد سیلی از آثار برآمده با محوریت جنگ در کشور بودیم اما کاری از سوی نویسندگان مستقل و دولتی تولید نشد که بتواند در این حد و اندازه درخشش داشته باشد.

احمد محمود در دیدارهای مختلفی که همراه دیگر دوستان با او داشتیم، همواره از ادبیات جنگ می‌گفت. او معتقد بود باید اجازه داد تا حس جنگ ته‌نشین شود و نسل‌های بعد هم بتوانند از این وضعیت بنویسند. محمود نگران دولتی شدن ادبیات جنگ بود و اعتقاد داشت که جنگ پر از نوشتن است و ایجاد یک دایره محدود پیرامون آن و کسب درآمد از این راه می‌تواند نوعی دلزدگی ایجاد و نوشتن در این‌باره، هر نویسنده با هر گرایش و سبکی را در همان دایره محدود اسیر کند.

نویسنده همیشه پرطرفدار

درمیان همه ناشرانی که آثار احمد محمود را منتشر کرده‌اند، هیچ کدام از فروش نرفتن کتاب‌هایش حرفی نمی‌زنند. محمود از آن دست نویسنده‌های خوش‌اقبالی است که از زاویه معنوی به آنچه خواسته رسیده‌است. او همیشه می‌گفت داورهای اصلی کارهای من خواننده‌ها هستند. یک نویسنده زمانی مرده به حساب می‌آید که خواننده‌ای به سراغ آثارش نیاید. کسانی که احمد محمود را از نزدیک می‌شناختند و یا مراوده‌ای هرچند اندک با او داشتند بر این باورند که هیچ نویسنده‌ای مانند او، دورنمایی از تاثیرات فرهنگی را مد نظر قرار نداده‌است. او معتقد بود که وسوسه ماندگاری متعلق به همه آدم‌های روی زمین است اما تلاش برای ماندگاری به هر شکل ممکن و غیراصولی نه‌تنها از یک نویسنده آدمی ماندگار نمی‌سازد بلکه ممکن است تا ابد از او آدمی مفلوک هم بسازد. نویسنده باید ماندگاری را در درجه اول در خودش و سطح احساس مسوولیت در قبال دیگران جست‌وجو کند. اگر کسی نویسنده‌است باید بنشیند و بنویسد وگرنه هیاهوهای پوچ و مقطعی در کجای تاریخ و در کجای دنیا آدم ماندگار ساخته؟

بزرگ بود و بزرگ ماند

بسیاری از دوستان اهل مطبوعات چنان از قضیه ۲۰ سال ادبیات داستانی و جفایی که به احمدمحمود شد حرف می‌زنند که گویی این نویسنده بعد از آن واقعه دیگر آن نویسنده اول نشده‌است. به عنوان یک مطلع عرض می‌کنم که محمود از این قضیه مکدر شد اما ویران نشد چون به قول خودش برای کسی پیغام و پسغام نداده بود که بیایند و به او جایزه بدهند! می‌گفت خودشان گفتند باید باشی و بعد تصمیم گرفتند که نباشم! به همین راحتی.

خویشتنداری مثال‌زدنی او و اعتقاد به راه و رسمی که انتخاب کرده بود، باعث شد که حتی سال‌های بعد و در برابر پرسش‌های مختلف در این‌باره باز هم سکوت اختیار کند و کوچک‌ترین اشاره‌ای هم به موضوع نکند. محمود که پس از مدت‌ها تلاش گردانندگان «کتاب‌هفته» به سردبیری استاد سیدفرید قاسمی برای نخستین بار به گفت‌وگوی مطبوعاتی رضایت داده بود، بازهم فقط و فقط از ادبیات گفت؛ بدون هیچ گله‌ای و شکایتی و با این کار بزرگ بود و همچنان بزرگ ماند.

یاد

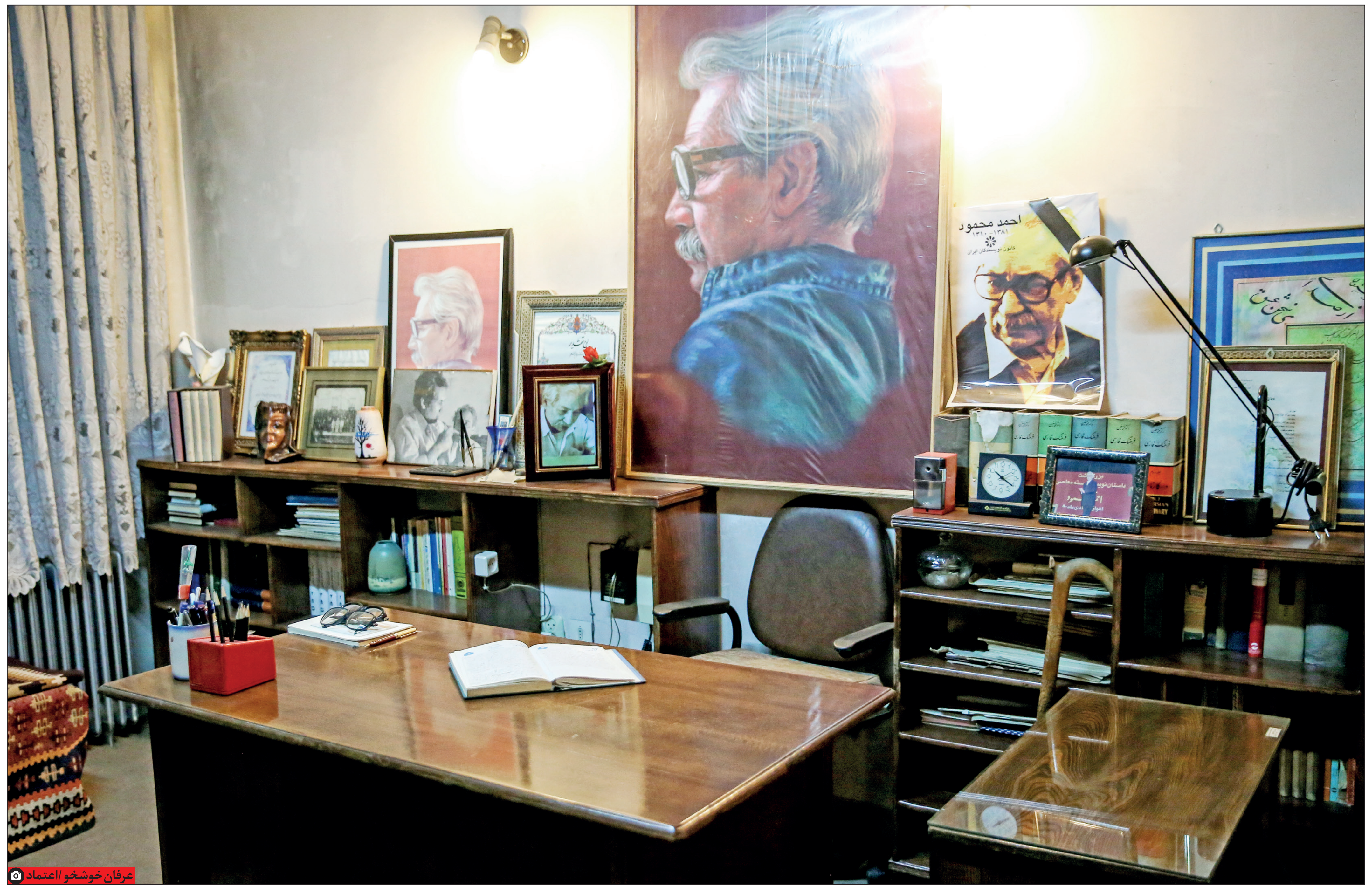

عرفان خوشخو/اعتماد

احمد محمود به روایت پسرش، بابک اعطا

بار دیگر نویسنده‌ای که خوب نشناختیمش

ندا آل‌طیب

پسربچه از دیدن مرد دستپاچه شده بود، خجالت می‌کشید. چهار، پنج سالی داشت و در این مدت تنها چند بار مرد را دیده بود. بابک اعطا در کودکی پدرش را خیلی کم دیده بود.

چهارم دی ماه زادروز نویسنده‌ای است که او را به عنوان پدر داستان‌نویسی اجتماعی می‌شناسیم. مردی که در شناسنامه احمد اعطا بود و وقتی نویسندگی پیشه کرد، نام هنری احمد محمود را برگزید. به انگیزه هشتاد و ششمین سالروز تولد احمد محمود، مهمان بابک اعطا سومین فرزند او شدیم و در گفت‌وگویی دوستانه، گوشه‌هایی از زندگی این نویسنده را مرور کردیم؛ گوشه‌هایی که شاید در هیچ کتابی یا مقاله‌ای نتوان آنها را پیدا کرد زیراکه از آغاز قصد داشتیم احمد محمود را به روایت فرزندش بازشناسیم و قرارمان بر گفت‌وگویی خانوادگی بود و البته که بابک اعطا به گرمی ما را پذیرفت و با لهجه‌ای که حس و حال جنوب را داشت، پاسخگوی همه پرسش‌های ما شد.

احمد محمود مرد خانواده بود

از میان میله‌های زندان نوزاد را به مرد نشان دادند، پسربچه‌ای بود که سیامک نامش نهادند. مرد به نوزاد خیره شد. چه سرنوشتی در انتظار این خانواده بود؟ گذر زمان ثابت کرد که این تنها تجربه شگفت این خانواده نبود. همسر مرد نویسنده اما با همه جوانی‌اش، با همه زیبایی‌اش به مردش وفادار بود با همه سختی‌هایی که در زندگی با این مرد چشیده بود، با همه نبودن‌های مردش، او را دوست می‌داشت و خم به ابرو نیاورد.

گفت‌وگوی ما درباره احمد محمود است اما بابک اعطا نمی‌تواند از مادرش نگوید. زنی که محمود خود درباره او گفته بود اگر چنین همسری نداشتم، احمد محمود نمی‌شدم. این زن با همه مصایبی که تحمل کرد، زندگی ما را حفظ کرد و خانواده‌مان را نگه داشت.

بابک اعطا از زنانی می‌گوید که شاید جامعه هرگز آنان را بازنشناسد، زنانی که پای مردشان ایستاده‌اند و مادر او یکی از همین زنان است. ما نیز به حرمت این زن گفت‌وگوی‌مان را از همین جا آغاز می‌کنیم.

اندر احوالات زندگی با مرد نویسنده

«فکرش را بکنید دو تا جوان که تازه با هم ازدواج کرده‌اند و همان اول زندگی مرد به زندان می‌افتد و بعد هم که آزاد می‌شود، به تبعید فرستاده می‌شود و به او کار نمی‌دهند. پدر به جیرفت و بندر لنگه تبعید شد اما مادر سال‌ها پای این مرد ایستاد. چیزی درون هردو آنها بود که حفظ‌شان می‌کرد ولی حق‌شان خیلی بیشتر از این بود. هم مادر رنج کشید و هم پدر اما با وجود این، خانواده را داشتند و خودشان را هم.»

زن سختی بسیار می‌کشید و مرد نیز اما این مرد قدر همسرش را می‌دانست. احمد محمود هم نویسنده‌ای چیره‌دست بود و هم به خانه و خانواده پایبند: «پدر واقعا مرد خانواده هم بود. مثل بعضی‌ها نبود که فکر می‌کنند چون به طرف روشنفکری رفته‌اند، به خانواده خود بی‌توجه باشند، او هرگز چنین نبود و اتفاقا مردی سنتی بود.»

احمد محمود جوان بود و سری پر شور داشت و دلی بی‌قرار. هیچ هم غریب نبود جوان خوزستانی که دغدغه مسائل اجتماعی را داشت، به بستر سیاست کشیده شود زیراکه زادگاه او اهواز، منطقه نفت‌خیز بود با تمام فراز و نشیب‌هایی که یک شهر نفتی می‌تواند داشته باشد: «در جوانی درگیر مسائل سیاسی شد ولی وقتی به عنوان نویسنده مطرح شد، سعی کرد کارهایش سیاسی نباشد بلکه مردمی باشد. بعد از انقلاب هم که دیگر اصلا کار سیاسی نکرد. چون معتقد بود یک نویسنده اگر بخواهد مسیر خاص سیاسی را دنبال کند، خود را در چارچوبی قرار داده است درحالی که نویسنده حق ندارد خود را در چارچوب قرار دهد. چون او خلاق است و باید به خلاقیتش اجازه بروز دهد و مردمی باشد. می‌گفت اگر داستانی نوشته که در مسیر یک اتفاق سیاسی بوده، عمدی نبوده است هرچند ممکن است شخصا موافق یک جریان خاص سیاسی باشد.»

سال‌های سخت زندان و تبعید

صحبتش را با سال‌های زندان و تبعید و تبعیدهای ناخواسته ادامه می‌دهد: «پدر هم زندان بود، هم تبعید. چند سالی هم تبعید ناخواسته بود چون برگه سوءپیشینه به او نمی‌دادند بنابراین نمی‌توانست کار بگیرد. همه جا برگه سوءپیشینه می‌خواستند. پس ناچار شد برای چرخاندن زندگی خانواده‌اش به جاهای دوری برود. این هم خود تبعید ناخواسته بود. به جز نویسندگی، مشاغل بسیاری را تجربه کرد. در گفت‌وگویش با لیلی گلستان می‌گوید من در طول عمرم بیست شغل عوض کرده‌ام؛ شغل‌هایی متفاوت. چون شغل نویسندگی که زندگی‌اش را نمی‌چرخاند. خیلی خوب یادم است مدتی پدر سه جا کار می‌کرد و شب‌ها تازه می‌نوشت. بعد از اینکه «همسایه‌ها» را منتشر کرد، به جایی رسید که می‌توانست صبح‌ها بنویسد چون این رمان موجب شد پدر درآمدی به دست آورد و بتواند بنویسد ولی قبل از آن خیلی زحمت می‌کشید و تمام روز را کار می‌کرد و شب‌ها می‌نوشت.»

و با لبخند می‌گوید: «بیخودی احمد محمود نشد! خیلی تلاش کرد و شریف بود.»

خانه احمد محمود کجاست؟

بعد از مدت‌ها محمود و خانواده‌اش به تهران آمدند. نخستین خانه آنها، خانه‌ای در خیابان کمیلی بود در امیریه که فاصله‌اش تا راه آهن، پیاده راهی بود. نرسیده به مختاری، کوچه‌ای بود که آنجا زندگی می‌کردند. بعد از آن به منیریه رفتند و رو به روی مدرسه رهنما. در هر دو خانه اجاره‌نشین بودند و سرانجام به این خانه آمدند. خانه‌ای در نارمک که مرد نویسنده آن را با وام بانکی خرید و از اوایل دهه ۵۰ در آن ساکن شدند و هنوز هم همین خانه، خانه احمد محمود است.

نخستین چیزی که در نگاه اول رخ می‌نماید، سادگی اتاق است. اتاق مرد نویسنده هیچ تجملی ندارد. یک میز تحریر با چندین مداد. یک مدادتراش رومیزی که برای ما روزهای درس و مدرسه را تداعی می‌کند. کتابخانه‌ای با کتاب‌های گوناگون و قفسه‌ای با جوایز مختلف. از جایزه مهرگان ادب تا جایزه هوشنگ گلشیری و البته جایزه‌های دیگری که در این قفسه غایبند و تاریخ خود حکایت آنها را می‌داند. چیزهای دیگری هم هست. عکس‌هایی از آقای نویسنده و گواهینامه دوچرخه‌سواری‌اش و البته یک برگه جذاب دیگر هم هست؛ تبعیدنامه احمد محمود.

مثل آدم‌های اداری کار می‌کرد

«پدر در جوانی با خودنویس می‌نوشت ولی بعدها مداد را جایگزین کرد. شب به شب ۱۶ مداد را می‌تراشید و فردایش دیگر مدادی نمی‌تراشید، همین که مدادی تمام می‌شد، مدادی دیگر جایگزین می‌کرد. هنگام نوشتن نمی‌خواست هیچ چیزی تمرکزش را به هم بریزد یا مزاحمش شود.»

خانه‌ای است سه طبقه که پیش‌تر ویلایی بوده: «این خانه را سال ۷۴ ساختیم. قبلش ویلایی بود و زیرزمینی داشت. در نارمک آب انبار داشتند. این زیرزمین هم حکم آب انبار را داشت. مثل دو اتاق تو در تو بود ولی در واقع آب انبار بود و ما آنجا را درست کردیم و پدر در آنجا کار می‌کرد. وقتی سال ۷۴ اینجا را ساختیم، طبقه اول دفتر کار پدر شد و شش، هفت سالی هم اینجا کار می‌کرد و بعد هم که فوت کرد.»

مرد نویسنده روزها را در طبقه اول می‌گذراند و شب‌ها را در کنار خانواده‌اش: «پدر مثل آدم‌های اداری کار می‌کرد. می‌گفت اگر نخواهم مثل یک کارمند کار کنم، ممکن است کار را رها کنم. صبح ساعت ۷ از خواب بیدار می‌شد. بعد از خوردن صبحانه می‌آمد پایین و می‌نشست پشت میز کارش. کارش را انجام می‌داد تا ساعت ۱۲ و بعد می‌آمد بالا برای خوردن ناهار و استراحت. مواقعی که رمانی در دست داشت، بعد از ظهر دوباره به دفتر کارش می‌آمد. وقت‌هایی هم که کاری در دست نداشت، مطالعه می‌کرد و قرارهایش را هم همین جا می‌گذاشت. آن هم بعدازظهر. ولی عمده نوشتنش صبح‌ها بود و خیلی راحت هم می‌گفت جمعه دیگر تعطیل است و باید با خانواده باشیم. شب‌ها که مثلا ساعت ۸ می‌آمد بالا دیگر به فکر کار نبود و به فکر خانواده بود.»

با رویه‌ای که محمود داشت، فرزندانش هرگز کمبودی را احساس نکردند. هرچند اوایل زندگی، پدرشان در زندان و تبعید بود ولی همین که رهایی می‌یافت، هرگز برای خانواده‌اش کم نمی‌گذاشت: «پدر خیلی به ما می‌رسید. البته مواقعی که می‌نوشت، اگر با او حرف می‌زدید، جواب‌تان را می‌داد اما وقتی بعدا درباره آن گفت‌وگو چیزی به او می‌گفتید، با شگفتی می‌گفت کی چنین حرف‌هایی بین ما رد و بدل شده است؟! و شما می‌فهمیدید که او اصلا متوجه نبوده است. وقتی پدر کاری دستش بود، می‌دانستیم باید رعایت کنیم اما با همه اینها سعی بسیار کرد که به خانواده‌اش برسد و تا جایی که در توانش بود، کم نگذاشت. دوست همه ما بود. مادر هم کاملا او را درک می‌کرد. هرگز در کارش مزاحمتی ایجاد نمی‌کرد. تمام تلاشش را می‌کرد که پدر راحت باشد. خیلی از دوستان پدر که به دیدن او می‌آمدند، هنوز مادر را به یاد دارند که چگونه از آنان پذیرایی می‌کرد. مادر با مردی زندگی می‌کرد که ناگهان بیست تا مهمان برایش می‌رسید. البته بیشتر دورهمی‌های ما خانوادگی بود ولی معاشرت‌های دوستانه هم داشتیم ولی نزدیک‌ترین دوستان پدر آقای دولت‌آبادی و آقای دکتر یونسی بودند و مرتب با آنان رفت و آمد داشت. ولی به جز اینها به عنوان یک نویسنده آمد و شدهایی داشت، خیلی‌ها دوست داشتند درباره برخی مسائل، از او سوال کنند یا داستان‌های‌شان را برایش بخوانند. همیشه در خانه‌اش به روی همه باز بود. ممکن بود ناگهان ده، بیست نفر جوان با او قرار بگذارند و به دیدنش بیایند. هرگز نه نمی‌گفت و همیشه می‌گفت در خانه‌ام به روی همه جوانان باز است. رابطه‌اش با نسل جوان بسیار خوب بود. کار اغلب جوانان را می‌خواند.»

احمد محمود و فوتبال

احمد محمود در کنار علاقه‌اش به نوشتن و خواندن، سرگرمی‌های دیگری هم داشت؛ فوتبال و سینما: «از فوتبال خوشش می‌آمد. طرفدار تیم خاصی نبود و فقط طرفدار تیم ملی بود. در سررسیدش تاریخ بازی‌های ایران را می‌نوشت که در آن ساعت‌ها با کسی قرار نگذارد.»

او به جز فوتبال سینما را هم دوست می‌داشت: «سینما را بسیار خوب می‌شناخت و آن را خیلی دوست می‌داشت و می‌توانست سینماگر خوبی شود. در جوانی فعالیتش را به نوعی با سینما آغاز کرد ولی مسیر برایش باز نبود و پشتوانه مالی هم نداشت. فیلم‌های خوب را می‌دید ولی پیگیر کارهای یک فیلمساز خاص نبود. نقاشی را هم بسیار دوست می‌داشت و خیلی خوب نقاشی می‌کرد البته برای خودش. زبان انگلیسی و ایتالیایی را خیلی خوب می‌دانست و کلا ذهنی هنری داشت.»

با «حافظ» پرواز می‌کردیم

هر زمان فرصتی دست می‌داد با فرزندانش به گپ‌وگفت می‌نشست و یکی از لذت‌های بچه‌ها این بود که پدر برای‌شان حافظ بخواند و شعرهای رندشیراز را تفسیر کند: «خیلی مواقع دور هم که جمع می‌شدیم، حافظ می‌خواند یکی از لذت‌هایی بود که با پدر می‌بردیم و هرگز فراموشم نمی‌شود گویی پرواز می‌کردیم. من تفسیر حافظ را از پدر یاد گرفتم اما در کل بیشتر خودمان را وادار می‌کرد به خواندن البته نه با زور. خیلی جمله‌های خوب داشت مثل اینکه می‌گفت پدر خانواده باید یاد بگیرد وقتی وارد خانه می‌شود، حداقل یک روزنامه زیر بغلش باشد. با این راه به بچه‌اش یاد می‌دهد که دست کم روزنامه بخوانند چون بچه، خواندن را از پدر یاد می‌گیرد. وقتی با روزنامه به خانه می‌روی، یعنی به خواندن ارج می‌گذاری. این گونه ما را تشویق به خواندن می‌کرد. نه اینکه به زور ما را وادار به خواندن کند. قبل از اینکه کتاب‌هایش را به چاپ بسپارد، اول برای خانواده‌اش می‌خواند و به ما می‌گفت بی‌رحم باشید و نظرتان را بدهید خیلی محکم. البته وقتی داشت «همسایه‌ها» را می‌نوشت، اجازه نمی‌داد مادر آن را بخواند. دوست نداشت بعضی چیزهای این کتاب، مادر را اذیت کند.»

مرگ را نمی‌شناسم

بابک اعطا برای لحظه‌ای انگار ما را فراموش می‌کند و می‌رود به گذشته و تنها همین را می‌گوید: «گذشت گذشت...»

اما خیلی زود خود را دوباره پیدا می‌کند و گفت‌وگو را از سر می‌گیریم: «زمانی از پدر پرسیدند نظرتان درباره مرگ چیست و ایشان گفت نظری ندارم چون مرگ را نمی‌شناسم. تا زمانی که زندگی می‌کنم، مرگ نیست وقتی مرگ رسید، دیگر زندگی نیست. بنابراین درباره مرگ فکر نمی‌کنم.»

و ادامه می‌دهد: «به هر حال مرگ می‌رسد و کاری هم نمی‌توان کرد و همان طور که شاملو می‌گوید، زندگی بی‌شرمانه کوتاه است.»

احمد محمود در کارنامه هنری‌اش کتاب‌های بسیار داشت؛ «مدار صفر درجه»، «درخت انجیر معابد»، «زمین سوخته»، «همسایه‌ها»، «غریبه‌ها و پسرک بومی» و... از پسرش می‌پرسیم خود او از میان کارهایش کدام را دوست داشت؟ و بابک اعطا می‌گوید: «هنرمندان کارهای خود را مثل فرزندان‌شان می‌دانند و این طور نبود که کاری را به دیگری ترجیح بدهد. همان طور که میان ما چهار فرزندش هیچ تفاوتی نمی‌گذاشت و با همه ما رابطه عاطفی نزدیکی داشت.» نویسندگی رنج‌آور است. شنیده‌ایم حتی که برخی نویسندگان می‌گویند اگر می‌توانید خوشبخت باشید، نویسندگی را انتخاب نکنید. آیا یک نویسنده ممکن است از انتخاب این راه پشیمان شود؟ آیا اگر دیگر بار به دنیا بیاید، دوباره همین حرفه را انتخاب می‌کند؟ اینها کنجکاوی‌هایی است که درباره بسیاری از نویسندگان داریم و با همین ایده است که این پرسش را از پسر احمد محمود می‌پرسیم: «هیچ‌وقت نشد پشیمان شوند از نویسندگی با این همه سختی‌هایی که داشت؟»

و او پاسخ می‌دهد: «چرا. ولی دیگر دست خوش نبود. در این راه افتاده بود.»

و باز هم از دشواری‌های این راه می‌گوید: «پدر حتی به ندرت مسافرت می‌رفت. خیلی آدم سختکوشی بود. روزی ده ساعت فقط مطالعه می‌کرد. همه‌چیز می‌خواند ولی بستگی به کاری داشت که دستش بود. کار تاریخی زیاد می‌خواند و رمان و قصه هم. مثلا هنگام نوشتن کتاب «درخت انجیر معابد»، در زمینه پزشکی مطالعه می‌کرد. قبل از نوشتن این کتاب دو سال مطالعه کرد. می‌دانست چه می‌خواهد بنویسد ولی باید آگاهی‌اش را بالا می‌برد. درباره بیماری‌های کلیه، عفونی... خیلی آدم دقیقی بود نمی‌خواست کتاب‌هایش هیچ اشکالی داشته باشند. برای کارهایش شناسنامه داشت و جغرافیای کارش را می‌کشید و تمام شخصیت‌ها را با ویژگی‌های‌شان نقاشی می‌کرد و زمان نوشتن، آن مشخصات جلوی رویش بود. نقشه‌ای داشت که اگر پهنش می‌کردید، خیلی دور و دراز می‌شد.»

زندان اوین را به فرانسه ترجیح می‌دهم

برای بسیاری از نویسندگان و هنرمندان به ویژه از جنس احمد محمود همیشه فرصت امکان رفتن به خارج از کشور وجود دارد اما دیده‌ایم که محمود نیز مانند دوست نزدیکش محمود دولت‌آبادی هرگز این دعوت‌ها را نپذیرفت: «امکان مهاجرت به خارج از کشور را داشت آن هم با همراهی خانواده ولی می‌گفت من زندان اوین را به فرانسه ترجیح می‌دهم. مملکتش را بسیار دوست می‌داشت و می‌گفت ترجیح می‌دهم در زندان اوین باشم ولی در مملکت خودم. بسیاری پدر را به ناحق در این کشور معرفی کرده‌اند اما او خیلی میهن پرست بود، خیلی ایرانی. می‌گفت گلی را که از خاک خودش جدا کنی، هر جای دیگری ببری، خشک می‌شود. هر گلی در خاک خودش رشد می‌کند.»

بابک اعطا سخنش را این گونه ادامه می‌دهد: «این طور نبود که بی‌بی‌سی زنگ بزند و او به سرعت با آنان گفت‌وگو کند. جواب‌شان را نمی‌داد چون آنان را سیاسی می‌دانست که اهداف خود را دنبال می‌کنند. می‌گفت مسائل خودمان است و خودمان حلش می‌کنیم شما از آن سر دنیا می‌خواهید مسائل ما را حل کنید؟! اما بسیاری پدر را نشناختند. در این آدم سر سوزنی نادرستی نبود. پر از صداقت و شرافت بود. حالا هم که نیست، وقتی به مشکلی برمی‌خورم، با او درد دل می‌کنم. حس می‌کنم در کنارم است و می‌شنود.» بابک اعطا ما را به اتاق کناری راهنمایی می‌کند. جایی که کتابخانه مرد نویسنده است. حتی در کمدها هم پر از کتاب است. اینجا همه‌چیز زنده است. مجلات قدیمی؛ سخن، کتاب آبی، کتاب‌های تاریخی، رمان، کتاب‌های مرجع، خاطرات اعتمادالسلطنه و...

همه کتاب‌ها را لیست کرده است. گویی خاطراتش با این کتاب‌ها گره خورده است. از گردگیری کتاب‌ها می‌گوید که گاهی چندین روز زمان می‌برد چون با دست کشیدن روی هر کتاب، گاه زمان را فراموش می‌کند و محو خواندن می‌شود: «ثروت زندگی‌ام همین‌هاست. اینجا را مدام تمیز نگه می‌داریم.»

کاغذهای احمد محمود هم در همین اتاق نگهداری می‌شوند. کاغذهایی که هنوز سفید مانده‌اند و نویسنده مورد نظر ما فرصت نکرد تا بر آنها چیزی بنویسد: «پدر بند بند کاغذ می‌خرید و می‌داد کاغذها را برایش می‌بریدند و از آنها استفاده می‌کرد و این آخرین بندی است که خرید.»

چیز دیگری که در این اتاق یا همان کتابخانه جلب نظر می‌کند، یک کامپیوتر خیلی قدیمی است. از همان سری‌های اول شاید: «بعد از اینکه کامپیوتر آمد، یکی خریدیم. پدر از آن برای نوشتن استفاده نمی‌کرد ولی به هر حال نیاز بود. آن زمان کامپیوتر مثل الان این اندازه فراگیر بود.»

دوباره به اتاق قبلی برمی‌گردیم و بابک اعطا از میان آلبوم‌هایی که در این اتاق دارند، عکس‌های قدیمی را نشان‌مان می‌دهد؛ عکس‌هایی که بعضی از آنها بسیار ریز هستند و با هر عکس خاطره‌ای را رج می‌زنیم، خاطراتی که بیشتر خانوادگی هستند. یکی از عکس‌ها تصویر اتومبیل احمد محمود است و بابک اعطا توضیح می‌دهد: «پدر جزو نخستین کسانی است که در اهواز رانندگی کرد. اول یک جیپ خرید و بعد جزو نخستین کسانی بود که بنز خرید.»

با دیدن این عکس‌ها چشمانش برق می‌زند و با شوقی کودکانه از خاطرات سال‌های دور می‌گوید. از باغ‌های اهواز، گردش‌های خانوادگی و عیدهای همیشه تازه اهواز.

و ناگاه زمان ایستاد

در این اتاق اما زمان متوقف شده و ساعت رومیزی روی ۱۰:۲۰ باقی مانده است. ساعت درگذشت مرد نویسنده. بابک اعطا باتری ساعت را در آورده و زمان را نگه داشته است.

بعد از عکس‌ها سراغ طرح‌ها می‌رویم و با کنجکاوی در میان طرح‌هایی سرک می‌کشیم که احمد محمود فرصت نیافت آنها را کامل کند و حالا همانطور ناتمام مانده است. طرح‌هایی که عموما اجتماعی هستند و البته روزشمار جنگ.

موزه احمد محمود؛ شاید وقتی دیگر

و بار دیگر این پرسش همیشگی در ذهن‌مان می‌چرخد که اگر در هر کشور دیگری، خانه چنین نویسنده‌ای را به موزه تبدیل می‌کردند و اما در ایران ما انگار هیچ چنین قراری نیست و وقتی درباره موزه از بابک اعطا می‌پرسیم، یادآوری می‌کند: «حرف جدی مطرح نشده است. حرف‌هایی زده شده. اوایل که پدر فوت کرده بود، درباره موزه صحبت شد ولی جدی پیگیری نشد. این خانه هم ممکن است کم کم فرسوده شود. خود ما هم مایلیم برای راه‌اندازی موزه چون خانواده به تنهایی نمی‌توانند این وسایل و یادگارها را حفظ کنند ولی راه‌اندازی موزه، همت می‌خواهد.»

درباره جایزه احمد محمود هم گپ می‌زنیم، جایزه‌ای که امروز برگزیدگان نخستین دوره آن معرفی می‌شوند اما پسر مرد نویسنده می‌گوید: «قرار بود ما را هم در جریان بگذارند ولی خودشان دارند پیش می‌روند بدون اینکه به ما خبری بدهند. قرار است ما را هم خبر کنند برای برنامه امروز.»

بابک اعطا در پایان از برخی دلگیری‌ها هم می‌گوید: «گاه سخنان ناروایی هم می‌شنویم مثلا اینکه عده‌ای می‌گویند بعد از درگذشت احمد محمود خانواده‌اش از فروش کتاب‌های او بهره‌مند می‌شوند اما هیچ‌کس نفهمید ما در تمام این سال‌ها چه کشیدیم. در ثانی مگر فروش کتاب چه سودی دارد؟ حتی به نویسنده‌اش بهره‌ای نمی‌رساند چه رسد به خانواده او. با این حال گاه عده‌ای اینکه چیز زیادی بدانند، داوری‌های نادرست می‌کنند و اینها غم‌انگیز است. البته این را هم بگویم پدرم برای همه ما بسیار عزیز بود. او دوستی گرانقدر بود که همیشه به او تکیه می‌کردیم و هرگز به این فکر نکردیم که اگر شغل یا موقعیت دیگری داشت، شاید زندگی آسان‌تری می‌داشتیم. همه ثروت زندگی من همو بود ولی گاه این گونه قضاوت‌های نادرست، آدم را اندوهگین می‌کند.»

تاریخ را آنان می‌سازند که زندگی‌شان زیر و بم دارد

گفتند قرار است مرد نویسنده از تبعید بیاید: «پدر آمده بود. من ندیده بودمش. بچه بودم. گفتند پدر دارد می‌آید. وقتی به دنیا آمدم، پدر تبعید بود و بعد ناچار شد جاهای دور کار کند. یعنی خیلی کم، سالی یکی دو بار او را می‌دیدیم. گفتند با قطار دارد می‌آید. با عمویم رفتیم به راه‌آهن. اصلا به فکر این نبودیم که پدر با درجه یک می‌آید. پدر اما با درجه یک آمد. نشسته بود وسط حیاط. من خجالت می‌کشیدم بروم طرفش. همین طور به او نگاه می‌کردم. صدایم زد و رفتم به حیاط و محکم مرا بغل کرد و من هنوز از پدرم خجالت می‌کشیدم. آن لحظه هرگز از یادم نمی‌رود. خیلی عجیب بود. انگار حالتی بود که هیچ‌وقت تجربه نکرده بودم.» سیامک را از پشت میله‌های زندان به مرد جوان نشان دادند. دومین فرزندش بود و قبل از او سعیده به دنیا آمده بود و همین سعیده با نامه‌هایش چه‌ها کرد با این پدر جوان: «سعیده برای پدر نامه می‌نوشت. چه نامه‌هایی! نامه‌هایی که پدر را منقلب می‌کرد!»

«بسیاری می‌آیند و زندگی‌شان را می‌کنند و می‌روند ولی به قول پدر تاریخ را آنان می‌سازند که زندگی‌شان زیر و بم دارد.»

واحمد محمود حتما یکی از همان مردمان بود!

مثل او نداریم

جمال میرصادقی

یکی از بزرگ‌ترین نویسندگان ایران است. رمان «همسایه‌ها» یش یکی از قدرتمندترین رمان‌های فارسی است. احمد محمود، نویسنده استخوان‌داری است اما من امروز نمی‌خواهم درباره جایگاه ادبی او سخن بگویم که پیش‌تر در این زمینه نوشته‌ام. با ایشان دوستی داشتم و همیشه به او احترام می‌گذاشتم. دو نویسنده از نظر فضیلت اخلاقی برتر بودند؛ بزرگ علوی و احمد محمود. دو نویسنده‌ای بودند که هیچ ادا و اطواری نداشتند؛ نسل اول نویسندگان ما از محمدعلی جمالزاده آغاز می‌شود و تا کودتای ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ ادامه دارد که بزرگ علوی در این گروه است و بعد از کودتا تا انقلاب سال ۱۳۵۷ نیز نسل دوم نویسندگان را داریم که احمد محمود جزو این گروه است. او هرگز قصد نداشت خود را به هیچ شیوه‌ای مطرح کند. همواره صادقانه زیست و همیشه خودش بود.

با همه مشکلاتی که برایش ایجاد شد اما خوشبختانه کتاب‌هایش را خوب خریدند اما مورد آزار و اذیت هم قرار گرفت. یادم است که می‌خواستند به ایشان جایزه‌ای بدهند و او را به مراسمی دعوت کردند اما در آخرین لحظه جایزه او را به شخص دیگری دادند و این در حالی بود که او را به مراسم کشانده بودند. خودش می‌گفت من که انتظار جایزه نداشتم اما چرا مرا به این مراسم کشاندند. به هر روی نویسنده مقتدری بود که مثل او کم داریم. عده‌ای بیشتر باندباز بودند هم در این دوره و هم در دوره گذشته و برای دسته‌ای تبلیغ می‌کنند اما او روی پا و قامت خود ایستاد و قدرت خلاقه‌اش متعلق به خودش بود. مثل او نداریم.

برد

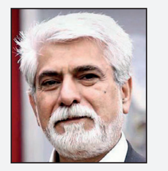

حسین پاکدل

...
قُمارِ غریبی‌است،
زندگی؛
وبازیِ یکرنگ
باروزگارِ مُهره‌باز؛
درست، وقتی که بُردی
می‌بَردت!
...

پیشکش به بلندای قامت احمد محمود که به عشق «همسایه‌ها»یش و با اجازه‌اش سال‌ها پیش سریال «همسایه‌ها» را نوشتم.

دکتر محمد معین
فرهنگ فارسی

خبر

از جایزه احمد محمود تا فیلمسازی حکمت

خبرهای امروز بیشتر حول محور مطالب ادبیات و کتاب قرار می‌گیرد؛ سومین نشست عصر شعر پروین اعتصامی در کتابخانه عمومی حسینیه ارشاد، اعلام برندگان جایزه احمد محمود از این دست است. همچنین برگزاری نمایشگاه کامبیز درمبخش و دریافت اخبار مربوط به پروانه ساخت فیلم‌ها و البته اختتامیه جشنواره آیینه‌دار که مرتبط به جشنواره موسیقی نواحی است و برگزاری جشن «ویولن ایران» از مهم‌ترین عناوین خبرهاست.

جشن ویولن و اختتامیه فستیوال موسیقی نواحی «آینه‌دار» برگزار شد

شنبه شب دو رویداد مهم موسیقایی با مدیریت بخش خصوصی در پایتخت برگزار شد که هر یک به نوبه خود واجد اهمیت و ارزش زیادی هستند. به گزارش «اعتماد» اولین رویداد این شب، برگزاری آیین اختتامیه چهارمین فستیوال موسیقی نواحی «آینه‌دار» در تالار وحدت تهران بود. فستیوالی که هر ساله طی چند روز برگزار می‌شود و در هر دوره به موسیقی منطقه‌ای خاص اختصاص دارد. این دوره از فستیوال موسیقی نواحی «آینه‌دار» که از ۲۹ آذر ماه آغاز شده بود به موسیقی اقوام شمال‌غرب ایران اختصاص داشت. در آیین اختتامیه این فستیوال علی مغازه‌ای، دبیر هنری چهارمین فستیوال موسیقی نواحی «آینه‌دار» گفت: «در این دوره هنرمندانی از موسیقی اقوام شمال غرب ایران حضور داشتند که برخی از آنها قریب به ۱۰ سال از عرصه کنار رفته بودند و حتی برخی از آنها دیگر نمی‌توانند کار کنند.

تعداد زیادی از این هنرمندان بزرگ دچار گرفتاری‌های زیادی هستند که امیدوارم هرچه زودتر مشکلات آنها مرتفع شده و بتوانند دوباره در حوزه موسیقی به فعالیت مشغول باشند. این هنرمندان از موسیقی ارتزاق می‌کنند؛ همان موسیقی‌ای که طی سال‌های گذشته در عروسی‌ها، قهوه‌خانه‌ها و فضاهایی از این دست اجرا می‌شد ولی حالا با مشکلات زیادی روبه‌رو هستند. آیا ما دیده‌ایم که به تعداد عاشیق‌های منطقه آذربایجان اضافه شده باشد؟ عاشیق‌ها توقع زیادی از مسوولان ندارند. آنها به این نیاز دارند که از کمترین تسهیلات از جمله بیمه و حقوق بازنشستگی برخوردار باشند. ما از دوستان در وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی فقط همین را می‌خواهیم و از آقای حسینی معاون هنری و همکاران‌شان می‌خواهیم این عزیزان را دریابند.»

سید مجتبی حسینی، معاون هنری وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی هم درباره بیمه هنرمندان گفت: «وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی تمام دولت نبوده و همه اختیارات را بر عهده ندارد. طبق قوانین، هنرمندان بالای ۵۰ سال نمی‌توانند بیمه تامین اجتماعی شوند اما بیمه تکمیلی شامل حال آنها می‌شود که وزارت ارشاد آن را عملی کرد.»

در آیین اختتامیه چهارمین فستیوال موسیقی نواحی «آینه‌دار» از هنرمندانی چون یوسف اوهانس، عاشیق‌الله وردی تقی زاده، عاشیق یار محمد عیسی بگلو، عاشیق محمد علی محمودی، اوهان داودیان، عشق علی سلیمی، عباس ستاری، نعمت جوانشیر، پیروز حسین زاده، نارد قیاسی، مصطفی بیکار، ولی عبدی، عاشیق عمران حیدری، عاشیق آیت قنبری و عاشیق علی کریمی قدردانی شد.

دیگر رویداد موسیقایی شنبه‌شب برگزاری جشن «ویولن ایران» به همت میثم مروستی و با گرامیداشت مقام هنری ابوالحسن صبا بود. ارسلان کامکار، میثم مروستی، روزبه کلانتر، نیلوفر محبی، امین غفاری، گروه مینیاتور، پریسا پیرزاده، گروه کوارتت رِسپینا، علی صالحی با همراهی گروه‌های مختلف بِه اجرای موسیقی پرداختند. از نکات ویژه این برنامه اجرای ارکستر فیلارمونیک کردستان با همراهی نوازندگان برجسته ساز ویولن در ایران همچون همایون رحیمیان، کریم قربانی، سهراب برهمندی، پورنگ پورشیرازی و... به رهبری استاد فرهاد فخرالدینی بود که پس از مدت‌ها دوری از صحنه دوباره چوب رهبری را به دست گرفته بود.

برگزاری رویدادهای موسیقایی از این دست، به همت بخش خصوصی حاکی از آن است که اهالی موسیقی و دوستداران آن، برای بقا و حیات این هنر می‌کوشند تا در زمانه بی‌مهری به موسیقی و در فقدان هرگونه حمایت دولتی، گامی بزرگ برداشته باشند.

فیلمسازی منیژه حکمت پس از ۸ سال

«جاده قدیم» به کارگردانی منیژه حکمت تحویل دبیرخانه سی و ششمین جشنواره ملی فیلم فجر شد. به گزارش «اعتماد»، «جاده قدیم» که در سکوت خبری مقابل دوربین رفت این روزها آخرین مراحل آماده‌سازی را طی می‌کند و برای نمایش در سی و ششمین جشنواره ملی فیلم فجر آماده می‌شود. در خلاصه داستان «جاده قدیم» با بازی مهتاب کرامتی و آتیلا پسیانی آمده است: در آستانه سال نو مینو به خانه نمی‌رسد. این فیلم چهارمین ساخته سینمایی حکمت پس از ۸ سال دوری از فیلم‌سازی است.

برندگان جایزه احمد محمود امروز معرفی می‌شوند

مراسم نهایی جایزه «احمد محمود»، امروز، همزمان با سالروز تولد این نویسنده فقید در خانه هنرمندان ایران برگزار می‌شود. کامران محمدی، دبیر جایزه احمد محمود به ایسنا گفت: در مراسم اختتامیه، طبق روال معمول جایزه‌ها، برگزیدگان دو بخش مجموعه داستان و رمان معرفی می‌شوند و جایزه خود را از دست بزرگان ادبیات و هنر دریافت می‌کنند. او افزود: جایزه شامل جایزه نقدی، لوح و تندیس ویژه‌ای خواهد بود که برای همین منظور طراحی کرده و ساخته‌ایم و قرار است برای نخستین‌بار در مراسم نهایی رونمایی شود. به گفته محمدی، اجرای موسیقی و سخنرانی لیلی گلستان و خانواده احمد محمود از دیگر بخش‌های این مراسم است. این مراسم با حضور محمود دولت‌آبادی از ساعت ۱۷ امروز، چهارم دی در سالن شهناز خانه هنرمندان ایران برگزار می‌شود.

موافقت شورای صدور پروانه ساخت با چهار فیلمنامه

شورای صدور پروانه ساخت با چهار فیلمنامه در جلسه ۲۶ آذر موافقت کرد. فیلم‌نامه‌های «حسن کچل» به تهیه‌کنندگی و کارگردانی نادره ترکمانی و نویسندگی مشترک خسرو صالحی و نادره ترکمانی در ژانر کودک و نوجوان، «توطئه خانوادگی» به تهیه‌کنندگی، کارگردانی و نویسندگی خسرو ملکان در ژانر اجتماعی، «ایده اصلی» به تهیه‌کنندگی مشترک آزیتا موگویی و رضا کریمی، کارگردانی آزیتا موگویی و نویسندگی مشترک امیر عربی و حسین تراب‌نژاد در ژانر اجتماعی و «داوود باید ترک کنه» به تهیه‌کنندگی سیدامیر سیده‌زاده، کارگردانی و نویسندگی محمود غفاری در ژانر اجتماعی موافقت شورای ساخت سازمان سینمایی را اخذ کردند.

برگزاری نشست شعر پروین اعتصامی

سومین نشست عصر شعر پروین اعتصامی امروز دوشنبه ۴ دی در کتابخانه عمومی حسینیه ارشاد برگزار می‌شود. این نشست که توسط این کتابخانه عمومی و انجمن علمی کتابداری و اطلاع‌رسانی ایران و نشریه الکترونیکی شناسه برگزار می‌شود، قرار بود دوشنبه هفته گذشته برگزار شود که به امروز موکول شد. سومین جلسه از این سری برنامه‌ها با حضور نجلا حریری و محمد زره‌ساز همراه خواهد بود. در حاشیه آن هم نمایشگاهی موضوعی از منابع مرتبط با پروین اعتصامی برگزار می‌شود.

نمایشگاه نقاشی کامبیز درمبخش در گالری سیحون

کامبیز درمبخش روز ۸ دی‌ماه در گالری سیحون؛ نمایشگاهی از آثار کارتونی‌اش تحت عنوان «انرژی مثبت» برپا خواهد کرد. درمبخش درخصوص محتوای این نمایشگاه به ایلنا گفت: در این نمایشگاه ۳۰ تا از جدیدترین کارهایم قرار است که به نمایش درآید و همه آثار هم مربوط به سال ۹۶ است. البته این ۳۰ اثر، از بین ۶۰۰- ۵۰۰ کار انتخاب شده است. در این نمایشگاه همان کاریکاتورهای همیشگی‌ام را خواهید دید و این آثار طرح‌های چندصحنه‌ای است که نظایرش را پیش‌تر در مجله همشهری داستان هم دیده بودیم. در واقع هر کدام از آنها یک انیمیشن یا داستانی کوتاه است. این کاریکاتوریست پیشکسوت از انتشار ۳ کتاب از آثارش در ماه‌های آینده خبر داد و افزود: چند کتاب در دست چاپ دارم؛ ازجمله کتاب «دلقک‌ها: پانتومی روی کاغذ» که انتشارات ثالث قرار است آن را منتشر کند. کتاب دیگری دارم با نام «هنرهای تبسمی» که تمام آثار آن، مربوط به گالری‌ها و مسائلی است که به هنرمندان برمی‌گردد. این کتاب هم در نشر خانه فرهنگ و هنر گویا منتشر خواهد شد. کتاب سومی هم دارم تحت عنوان «ابریشم و پولاد» که مجموعه‌ای از بهترین کارهایی است که در ۴۰-۳۰ سال گذشته انجام داده‌ام. اینها آثاری است که خیلی مفهومی و در عین حال ساده هستند. این کتاب نیز در نشر تاش منتشر خواهد شد.

درای کانتی در پایتخت به روی صحنه می‌رود

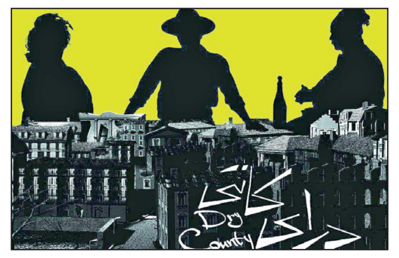

نمایش درای کانتی به کارگردانی امیر پشلنگ از روز سه‌شنبه ۵ دی ماه، در تماشاخانه پایتخت به روی صحنه می‌رود. به گزارش روابط عمومی نمایش درای کانتی به نویسندگی باقر سروش و کارگردانی امیر پشلنگ از روز سه شنبه ۵ دی ماه، ساعت ۱۹ در تماشاخانه پایتخت به روی صحنه می‌رود. در این نمایش ۷۵ دقیقه‌ای، شهروز دل‌افکار، رامین سیاردشتی، پانته‌آ مهدی‌نیا و فرزاد برهمن به ایفای نقش پرداخته‌اند؛ همچنین سیاوش نوروزی، داریوش برفه به همراه فرزاد برهمن گروه موسیقی آن را تشکیل می‌دهند.